

باز هم پیرامون عوامل تشدید تضادهای درون حاکمیت

فساد حکومتی

دامنه فساد در دوران رژیم آخوندی گسترش وسیع یافته است، اعتراف به وجود ده ها اسکله های غیر قانونی که در دست برادران قاچاقچی قرار دارد و از طریق آنها میلیاردها جنس قاچاق و ممنوعه به ایران بدون حساب و کتاب وارد می شود و صنایع ملی را نابود می کند، عدم امنیت اجتماعی و نبود یک مرجع پاسخگو و انتخاباتهای قلابی و دروغگویی و... بی اعتمادی مردم را نسبت به این رژیم افزایش داده و موجی از مقاومت ایجاد کرده است. روی کار آمدن خاتمی که محصول مخالفت مردم با نظریات مقام معظم رهبری بود، حاکی از عمق نفرت مردم از رژیم و خطری بود که رژیم را تهدید می کرد. مبارزه از پائین و فساد و باند بازی در بالا بخشی از حاکمیت را بر آن داشت که بقاء رژیم را نه در استمرار سرکوب، بلکه در اجرای پاره ای اصلاحات سطحی ببینند و تا حدی به جنبه جمهورییت انقلاب توجه کنند. آنها خواهان آزادی بیان شدند، البته نه برای کل جامعه، بلکه برای جناح خودشان. آنها هوادار آزادی مطبوعات برای خودشان شدند و سیاست انحصار طلبی بخشی از روحانیت را که همه را به بازی نمی گرفت، خطرناک توصیف کردند. با رشد مبارزه طبقاتی طبیعتاً روحانیت یکدست نیز به تجزیه دچار آمد و ولی فقیه با پرداخت شهریه به روحانیون و تفسیرهای خودسرانه مذهبی، دین حکومتی را بجای تکثرگرایی شیعه و حکومت دینی متولد انقلاب ایران گذارد و وضعیتی پیش آمد که ما اکنون با آن روبرو هستیم. اصلاح طلبی ناشی از فشار مبارزه مردم و اصلاح طلبان برای نجات جمهوری اسلامی پدید آمده اند. فساد در دستگاه حاکمیت از یک طرف زمینه ساز اعتراضات و پیدایش موج اصلاح طلبی شد و از طرف دیگر در میان حاکمیت به اختلال دستگاه اداری منجر گردید. ماهها در ایران مردم شاهد بودند که بانکهای کشور نقدینگی شان به حداقل رسیده بود زیرا قشری مورد تأیید رژیم جمهوری اسلامی با تکیه بر نفوذ روحانیت و عدم امنیت در ایران توانسته بودند صدها میلیارد تومان از نظام بانکی تنها به اتکاء توصیه فلان آیت اله و یا فلان فرد صاحب نفوذ که قوای مسلح خودش را همیشه بهمراه دارد وامهای بدون وثیقه بگیرند و پولهای مردم را بالا بکشند و از پرداخت اقساط و اصل و فرع وامها خودداری کنند و مورد تعقیب قانونی نیز قرار نگیرند. احمدی نژاد از قوه قضائیه می خواست که این عده را تحت تعقیب قانونی قرار دهد و قوه قضائیه از زیرش در می رفت و مدعی می شد تا زمانیکه شکایتی بر روی میز ما از جانب بانکها و یا دولت نرسیده است ما کسی را تحت پیگرد قرار نمی دهیم. هیچکدام از طرفین چه رهبر قوه قضائیه و چه رهبر قوه مجریه توان پیشدستی را نداشتند زیرا که با آیت اله ها و مراجع تقلید و عمال پرنفوذی روبرو می شدند که ارکان نظام جمهوری اسلامی بودند. صرفنظر از اینکه احمدی نژاد و دستگاه حکومتی وی بخشی از نظام جمهوری اسلامی است ولی وی مسئولیت دارد توسط بانکها از اموال مردم محافظت کند و برای پرداخت حقوق کارکنان دولت نقدینگی لازم را در اختیار داشته باشد. دامنه فساد بقدری است که وی را مدام با بخشی از کله گندهای رژیم روبرو می کند و درگیر می سازد. این تناقض درون استبداد است که به فساد آلوده بوده و بهیچکس پاسخگو نیست. وقتی دستگاه اداری با چنین مشکلی روبرو می شود احمدی نژاد باید پاسخگو باشد و وی که خود فرزند استبداد است راه برونرفت از این کلاف سردرگم را که در حال تکرار است نمی یابد. برادران قاچاقچی تنها نابرداری خویش را در این اواخر ثابت نکرده اند، آنها مدتهاست به غارت مشغولند و همه بر آن چشم بسته اند.

عوامل فرآینده تضاد

روشن است که در ایجاد این تضادها محاصره اقتصادی ایران، شکستهای دیپلماتیک، فشارهای خارجی، شکست سیاستهای اقتصادی، تحریکات امپریالیستها و صهیونیستها به صورت آشکار در مناطق سرحدی و یا توسط جاسوسانشان در دستگاه نیز موثر است. رژیم می خواهد با بذل و بخشش پول نفت و رشوه دهی، برای خویش هوادار جمع کند و باین ترتیب نه تنها آینده کشور را به خطر می اندازد، بلکه آینده خودش را نیز در ارضاء شکمهای سیری ناپذیر خودیها و غیر خودیها به قمار می گذارد. این روش گدا پروری نتایج عکس دارد و موجب تقویت رژیم نخواهد بود. وی را از درون می پوساند. این امر مهم را نیز فراموش نکنیم که کادرهای مسن مذهبی انقلاب در سنین نسبتاً بالا، در آستانه مرگ قرار دارند و نسل بعدی روحانیت برای حراست از میراث آنها، نه تنها فاقد مشروعیت سیاسی، بلکه فاقد مشروعیت مذهبی نیز هست. حفظ نظام به اعتبار یک چهره جذاب و مقتدر مقدور نیست و هر چند بیشتر تمرکز قدرت در دست یک فرد محدود شود، خطر فروپاشی نظام در آینده افزوده تر خواهد شد. رشد نیروی گریز از مرکز در زمان مرگ مستبد بزرگ، دیگر قابل دفع نیست. بهمین جهت هست که جناح رفسنجانی برای حفظ نظام جمهوری اسلامی بر اختراع کردن یک شورای رهبری تکیه می کند، زیرا بخوبی می داند که هیچکدام از آقازاده ها حتی آقازاده ولی فقیه در موقعیتی نیستند که هم بتوانند همه روحانیت را در پشت سر خود داشته باشند و هم حمایت بخش وسیعی از مردم را. مرگ ولی فقیه آغاز بحران آتی است و اگر کسی با توهم ایجاد یک جمهوری ارثی سلطنتی در فکر تداوم سلطه خویشاوندان خود است، باید از این خواب غفلت بدر آید. این ترس از آینده و خطر فروپاشی در لحظه مرگ رهبری که همه چیز را در ید اختیار خود گرفته است بر متن استبداد حاکم زمینه ساز بسیاری از تضادهای میان اقشار گوناگون حاکمیت است.

تجزیه طبقاتی روحانیت

تجزیه روحانیت نه تنها از این جهت صورت می گیرد که در طی سی سال انقلاب ایران، هر کدام از آنها، در روند تولید، جایگاه مناسب خویش را یافته اند و به بخشی از حاکمیت بروکراتیک بدل شده و یا نشده اند، بلکه این روحانیت از این جهت نیز تجزیه می شود که فرزندان آنها در دنیای پیشرفته کنونی با کسب علوم و رهایی از زندان مذهبی خانوادگی و حتی کسب علم در خارج از کشور با درک و تفسیری مدرن از مذهب، به غیر از تفکر عقب مانده مذهبی خانوادگی خویش به میدان می آیند.

نمایندگان مجلس ایران و مطبوعات رژیم در مقالات خویش فاش ساختند که ۴۰۰ نفر از آقا زاده ها در انگلستان تحصیل می کنند. در آمار مقامات دولتی و یا مطبوعات آنها از تعداد آقازاده ها در سایر ممالک غربی و ژاپن و استرالیا سخنی در میان نیست. در کنار آنها هر ساله میلیونها توریست ایرانی که خانواده روحانیت و یا مذهبی ها هم در میان آنها هستند، به علت تضییقات موجود در ایران با صرف میلیاردها دلار ثروت کشور، به ممالکی سفر می کنند که در آنها نیازی به رعایت موازین اجباری مذهبی ندارند. تأثیرات محیط بر این میلیونها ایرانی و فرزندانان غیر قابل انکار است.

حتی زنان آخوندها که در جریان انقلاب به خیابانها آمدند و هنوز هم باید به عنوان سیاهی لشکر و یا مادران و خواهران زینب در خیابانها باشند و یا در مجالس و نشستهای مذهبی شرکت فعال داشته باشند، با زنان مذهبی قبل از انقلاب که از پستوهای خانه بدر نمی آمدند فرق اساسی دارند. کسی را که به خیابان آمد نمی شود دوباره به خانه فرستاد. آن دوران گذشته است. زنان در خانواده روحانیت در اثر فعالیتهای دوران انقلاب به حقوقی پی برده اند که سابقاً هرگز آن را نمی شناختند و در باره اش تفکری هم نکرده بودند. خانواده روحانیت نیز از ضربه انقلاب بیدار شده و باید در خانه را به روی پاره ای تحولات باز نماید. اینها و آنها عوامل فشار درون خانواده روحانیت هستند که آنها را به تجدید نظر در بسیاری از امور و می دارد و یا باید تلاشی داخلی خانواده خویش را ببینند. در این عرصه نمونه های فراوانی در میان است. تنها یک مراجعه ساده به شبکه های اجتماعی و وبلاگهای مذهبی می تواند درجه گسترش و عمق این تناقضات را نشان دهد. این تجزیه در روحانیت نمی تواند در میدان آنها که احمدی نژادها دسته ای از آنها بودند بی تأثیر بماند.

استبداد ولی فقیه در راس هرم قدرت، که خواهان سرکوب بی محاباست با حضور مجلس و روش انتخابات در یک نظام استبدادی در تناقض است. این وضعیت به ولی فقیه در نتیجه انقلاب تحمیل شده است و وی آنرا بر نمی تابد. وی می خواهد یک تنه، مانند فردی خودکامه حکومت کند. ولی فقیه می بیند که علیرغم ارگانهای کنترل نظیر شورای نگهبان و یا مجلس خبرگان و مرجع تشخیص مصلحت و... هنوز هم امکان کامل نظارت بر سیر حوادث به صورت مطلق موجود نیست، زیرا با زور نمی شود از تجزیه طبقات و رشد مبارزه طبقاتی جلو گرفت. ما بازتاب این واقعیت را در موضعگیریهای آقازاده ها و یا پاره ای معتقدان به انقلاب اسلامی می بینم که چگونه به تغییر جبهه روی آورده و منتقد استبداد ولی فقیه شده اند. نظام برای حفظ خویش از مهره های رفسنجانی و خاتمی تا می توانست بهره برد و سپس

احمدی نژاد را که چهره ناشناخته ای برای جامعه بود، بر روی کار آورد. وظیفه وی ایجاد حکومتی نظامی-امنیتی بود تا تمام قدرت را در دست یک مافیای اقتصادی-سیاسی-نظامی قبضه کند. به این وضعیت عوامل مختلف کمک کردند. مهمترین از همه رشد مبارزه مردم و مقاومت از پائین بود، که آنها را به فکر چاره در هنگام نبرد قطعی انداخت. برای این نبرد نظام به تمرکز قوا نیاز دارد، زیرا بخوبی می داند که دیگر نمی تواند بر روی یک روحانیت یک پارچه برای مقابله با جنبش مردم حساب باز کند. در کنار آن باید از تهدیدات امپریالیسم و صهیونیسم در نقض حقوق قانونی ایران و تهدید قلدنرمنشانه به تجاوز به ایران نام برد، که تمرکز قدرت در دست رژیم را در سایه وضعیت اضطراری توجیه می کرد. در دوره احمدی نژاد دست سپاه پاسداران بر اساس مصوبات دوران رفسنجانی و بعد خاتمی که باید هر دستگاه و بنیادی مخارج خودش را خودش تامین کند، در عرصه اقتصاد باز شد و احمدی نژاد آنها را زیر نظر رهبری به سرحد تکامل رسانید. دوره احمدی نژاد دوره تمرکز فشرده قدرت از نظر سیاسی و اقتصادی در دست رهبری است. ولی فقیه که برای اجرای مقاصد خویش فرد مناسبی را جستجو می کرد، احمدی نژاد را به میدان آورد و از وی حداکثر استفاده را نمود. امروز تاریخ مصرف احمدی نژاد با روحیاتی که دارد، موی دماغ رهبری شده است، باید پایان یافته تلقی شود و باید وی را به کناری زد.

توهامات احمدی نژاد

رفسنجانی و اصلاح طلبان از همان بدو امر خواهان نجات نظام جمهوری اسلامی بودند. آنها حتی موفق شده بودند بیک انتخابات ماهیتا تقلبی مشروعیت سیاسی بدهند و مردم را بفریبند. شعار "رای مرا پس بده" نشانه موفقیت سیاسی اصلاح طلبان و رفسنجانی در مشروعیت بخشیدن به رژیم بود. آنها از همان روز نخست اعلام کردند که گروه احمدی نژاد خواهان حذف روحانیت از قدرت است و می خواهد رژیم جمهوری اسلامی را از بین ببرد. رفسنجانی در مقابل خامنه ای ایستاده بود و طرح شورای خویش را در مقابل ولایت ارثی خامنه ای مطرح می کرد. احمدی نژاد به عنوان عامل خامنه ای در تمام این هشت سال چنان پته دزدیهای های رفسنجانی و خانواده اش را به روی آب ریخت و آبروی وی را به نحوی از بین برد که دیگر برای خامنه ای خطری به حساب نمی آمد. اعضاء خانواده رفسنجانی تحت تعقیب قرار گرفتند. سقوط احمدی نژاد احتمالاً نشانه پیروزی رفسنجانی در جنگ قدرت است.

دقیقاً چه در درون حاکمیت گذشته است، تنها بر محفل کوچکی معلوم است، ولی آنچه برای همه روشن است، این است که احمدی نژاد بیکباره در پناه اسلام با کارت جمهوری و ایرانیت به میدان آمده است و مصلحی وزیر اطلاعات رهبر را وزیر برگمارده خویش نمی داند. وی در اینجا هوادار جمهوریت شده است. روحانیونی که تا دیروز از احمدی نژاد حمایت می کردند و رفسنجانی را آماج حمله خود کرده بودند، بیکباره جهت تغییر باد را حس کرده به سرعت جبهه عوض کرده اند. مصباح یزدی و جنتی ساز دیگری به صدا در آورده اند. مصباح یزدی که در یک سخنرانی خویش بدون ذکر نام رفسنجانی، وی را مورد شدیدترین حملات قرار داد و مدعی شد مقام رهبری با هوش سرشار خود ماهیت این آدم را از بیست سال پیش شناخته و جلوی دسیسه های وی را گرفته است، حال بیکباره که ورق برگشته است، به احمدی نژاد که شاگرد خودش بود، حمله می کند. شاید احمدی نژاد بر روی جناحی از پاسداران حساب باز کرده بوده است و در هنگام ساختمان یک نظام امنیتی-نظامی-مافیایی عوامل مورد اعتماد خویش را نیز در بین آنها گمارده بوده باشد، ولی بنظر می آید که حساب وی درست از کار در نیامده است و در جنگ قدرت در بالا، بیت رهبری و رفسنجانی دست بالا را دارند و توسط ابزاری در اختیارشان زیر پای احمدی نژاد را جارو می کنند. مبارزه با احمدی نژاد ذره ذره و مرحله ای و با زدن نزدیکان وی شروع شده است. آنها با این سیاست می خواهند جبهه احمدی نژاد را تضعیف کنند و در جنگ روانی پیروز شوند. آنها مدعی اند احمدی نژاد خودش خوب است، اطرافیان بد هستند و اول خدمت اطرافیان می رسند و آنوقت می آیند خدمت رئیس جمهور بی عرضه ای که اینهمه آدمهای منحرف را دور خود جمع کرده بوده و نتوانسته آنها را بشناسد. آنوقت زدن احمدی نژاد و عواملش که خلع سلاح شده اند آسان است. احمدی نژاد بقدری در جنابیات رژیم دست دارد و بقدری نفرت مردم را بر ضد خود با دروغها و ترویج خرافات انباشته است که اعدامش موجب ناراحتی کسی نخواهد شد. وی در میان اپوزیسیون بر خلاف موسوی و کروبی فاقد پایگاه است. خامنه ای کارت احمدی نژاد را بخوبی بازی کرده و با در دست گرفتن نظام مافیایی که وی مهندسیش را بعهده داشته است بدنبال قربانی دیگری می گردد تا کشتی شکسته جمهوری اسلامی را در این دوران سخت هدایت کند.

فقدان امنیت

در ازمنه قدیم که تا به امروز نیز دامنه آن گسترش یافته، فراوانی تعداد فرزندان، بیمه عمر و نیروی کار بود و تامین امنیت خانواده، بویژه اگر فرزندان از جنس مرد بودند. با پیشرفت جوامع، رشد اقتصاد و استقرار سرمایه داری که با خود پرچم خواست آزادی، که آزادی چنگ اندازی به بازار، و آزادی صدور کالا و سرمایه گذاری بود، حمل می کرد، روشن بود، که سرمایه داری به آزادی برای گسترش و امنیت، برای حفظ دستاوردهای خویش احتیاج دارد. شرط بقاء سرمایه داری در ایجاد امنیت بود. قوه مقننه، قوه قضائیه و مجریه در خدمت حفظ ایمنی مناسبات تولیدی پا گرفتند. دیگر نیاز باین نبود که از ترس حاکم زورگو و مستبد و یا دسته های اوباش و راهزن، پول خود را در زیر متمکای خانه پنهان کرد و یا مانند قارون گنج اندوزی نمود و یا چهل دزد بغداد به غارها پناه برد. گنج باید به نظام بانکی منتقل می شد و به صورت سرمایه در می آمد. قانون باید از بانکها و امنیت و تضمین این ثروتها آنها حمایت می کرد و قوه مجریه با ابزار سرکوب خاطیان را به قوه قضائیه تحویل می داد تا مجازات لازم را در حششان روا دارد. این همکاری سه قوه سنگ بنای حفظ نظام سرمایه داری و دستاورد بشریت از گذار دوران استبداد فئودالی و خودکامگی خان ها و شازده ها و امیران و مستبدان به دوران قانونیت و پایان خودکامگی و استبداد فردی بود.

ما در دوران رژیم جمهوری اسلامی با وضعیت خاصی روبرو هستیم. اگر به زیر بنا و روبنای جامعه ایران نظر افکنیم با پدیده پیچیده ای روبرو می شویم که از جان سختی نیروهای کهن حکایت دارند. در زیر بنای جامعه ایران ما با تولید نغم مادی بر اساس مناسبات سرمایه داری روبرو هستیم، ولی در رو بنا، اصل ولایت فقیه که خودکامگی و استبداد فردی صرف است، خود را فرای قوانین جمهوری اسلامی، که خود این نیز در شکل ظاهری، تحت تاثیر قوانین جامعه مدنی و سابقه انقلاب مشروطیت در ایران شکل گرفته است، قرار می دهد. جامعه ایران یک جامعه پیشرفته است و تاثیرات انقلاب دموکراتیک مشروطیت، و مبارزه ضد استعماری ملی کردن صنعت نفت، و همراه با آن تاثیرات نتایج قوانین مدنی و حقوق انسانی، ناشی از انقلابات سایر کشورها در اروپا و آمریکا، بخوبی در نحوه تفکر مردم و زندگی آنها مشهود است. این آگاهی عمومی که محصول تحول تاریخی است از یک طرف، و نیازهای اقتصادی رشد سرمایه داری از سوی دیگر، به عنوان یک عامل مادی، مانع از آن است که جامعه ایران به قهقراء سقوط کند. تضاد میان روبنا و زیربنا و مبارزه سهمگینی که بین آنها در گیر است، زمینه رشد اختلافات درون هیات حاکمه را نیز فراهم می آورد. جان سختی روبنای عقب مانده تنها در این نیست که مستبدین مذهبی و بیت رهبری و شخص ولی فقیه، به ابزار سرکوب نظیر پاسداران، بسیجی ها، نیروهای امنیتی و لباس شخصی ها به ارتش و پلیس و دستگاه قضائی دیوان بلخی مجهزند. جان سختی این دستگاه سرکوب و خودکامه در این است، که به درآمد نفت متکی است و با این درآمد سرسام آور با رشوه دهی، سبیل چرب کردن، استقلال نسبی از فشار مردم، که از طریق یک انتخابات آزاد می تواند موثر افتد، بی نیاز است. این بی نیازی البته تا به آن حدی است، که دستگاه خودکامه ی متمرکز سرکوب، این تجمل را به خود اجازه می دهد، که رسماً تهدید کند و دروغ بگوید و از بی شرمی خویش، باکی نداشته باشد. تا اینجا دو جبهه ایجاد می شود، جبهه سرکوبگران در مقابل جبهه سرکوب شدگان. ولی این همه ی مسئله نیست. در میان جبهه سرکوبگران آشوبی بیاست، زیرا این جبهه فقط بر مبنای قلدری، دروغگویی، فقدان اصولیت، فقدان امنیت، بی حقوقی، بی قانونی، بر اساس چاپیدن و تنها گلیم خود را از آب بیرون کشیدن بوجود آمده است. شخص رهبر خودکامه، ضامن بقاء آنها و در عین حال خود سرمنشاه فساد است. بر همه پاندهای مافیایی شریک در قدرت روشن است که این دستگاه دروغ می گوید، فرومایگان را بر قدرت می نشاند، درآمد نفت غارت می شود، در مقابل بی حقی و تجاوز به قانون کسی پاسخگو نیست، لباس شخصیها و یا ملیسان متحد الشکل، بدون حکم قانونی به حریم خصوصی مردم تجاوز می کنند و می توانند جان مردم را بگیرند و مالشان را بالا بکشند. قانون از کسی حمایت نمی کند، مگر اینکه ولی فقیه از قانون حمایت کند. شکنجه مرسوم است، زندانهای مخفی وجود دارد و این حقیقت همه دانسته حتی در میان حاکمیت خودی راه، خودشان با ریاکاری نفی می کنند.

انها خود می دانند دروغ می گویند، و جاعل مدارک تحصیلی اند و برای کسب مدارک جعلی دانشگاه باز کرده اند و دزدی می کنند و مردم را شکنجه می دهند و انتخاباتشان تقلبی است و نمایندگان مجلسشان بی سواد و مامور اجراء بوده و از خودشان اراده ای ندارند و ... آنها می دانند که می توانند به مردم دروغ بگویند و مهر بر پیشانی خویش داغ کنند و تسبیح بدست و ورد گویان بدور شهر بگردند و با باس اله و الرحمن الرحیم شروع به سخن کنند، ولی در باطن خویش نیز به این

ریکاری و فریبکاری و به فساد دستگاه و ناگزیری فروپاشی آن واقفند. همه آنها به فکر عافیت اند، زیرا تجربه انقلاب بهمن و ساواک شاهی و دولتمردان آن دوره را دیده اند. چنین ملامت ای از قدرت که بر بی ثباتی و خودکامگی و کوته بینی شکل گرفته است، از دید هیچ یک از باندهای مافیائی قدرت پنهان نیست. آنها دقیقاً به همین علت، باندهای مافیائی شده اند، به جای اینکه بر قانونیت و مدنیت تکیه کنند. مشروعیت و معصومیت نظام نیز، برای خود آنها به زیر پرسش رفته است. هر کس در چنین نظامی از جان خویش بیمناک است، و به فردای خود مطمئن نیست. رژیم ولایت خودکامه فقیه و وضعیتی را در درون خود ایجاد کرده که مانند خوره وی را از درون می خورد و پوک می کند. در مقابل مردم، گرچه قدر قدرت جلوه می کند و رجز خوانی می نماید، ولی در درون چون مغایر نیازهای پیشرفت و تحول است، فرسوده می شود و رو به قبله دراز می کشد. احمدی نژاد و شرکای مافیائی وی باندی هستند که از این ضعف درونی حاکمیت با خبرند، و خود در بنای این قلعه دروغ و افتراء سهم بسزائی داشته اند. فقدان امنیت، شتری است که با اشاره ولی فقیه، در خانه هر کدام از این باندها خواهد خوابید، و کار بجائی می رسد که ولی فقیه نیاز به چند شتر خواهد داشت. این وضعیت عینی و ذهنی کار را به آنجا می رساند، که هر کسی باند خویش را ایجاد کند، چون امنیت فردیش در پرتو امنیت باندی تامین و تضمین می شود. این همان تفکر قرون وسطانی است که به علت فقدان امنیت و مدنیت و حمایت قانون، خانواده مجبور بود فرزندان فر و اوان ذکور بدنیا آورد تا هم امنیت اقتصادی و هم امنیت سیاسی اجتماعیش تامین شود. هر کس به خود متکی بود و نه به حمایت و اعتبار قانون. وقتی قانون از آنها حمایت نکند، وقتی قوه قضائیه آلت دست ولی فقیه باشد و با خلق و خوی وی نوسان کند، برای بله قربان گویان راهی نمی ماند تا امنیت خویش را در پناه باندهای خانوادگی و اقتصادی و سیاسی جستجو کنند. باند مافیائی احمدی نژاد محصول این ترس از آینده نیز هست. باین جهت مخالفت وی را با سیاستهای رهبری تنها نمی توان بر اساس نزاع بر سر سهم از غارت اموال عمومی توضیح داد. احمدی نژاد می توانست در این غارت هم چنان سهیم باشد و سهمی را که دریافت می کند برای بقاء اطرافیان دور و نزدیکش کافی باشد. ولی با احساس عدم امنیت چه می تواند بکند.

احمدی نژاد شاهد است که چگونه میرحسین موسوی، همدست خمینی و خامنه ای، هاشمی رفسنجانی، محمد خاتمی، کروبی، منتظری، طاهری و... چگونه سقوط کردند و به یکباره از امروز به فردا، ضد انقلابی به حساب آمدند. غول بی قانونی و تجاوز که از بطری بدر آمد دیگر ممکن نیست آنرا بدون بطری فرو کرد. این غول بر بالای سر همه فرود خواهد آمد. مسئله قربانی شدن تنها یک مسئله زمانی است. آنها که تا دیروز برای شاهکارهای این غول هلهله می کردند، دیگر نمی توانند با فرود غول بر سرشان هیاهو نمایند.

ولایت فقیه جاودانی نیست

خوشا که هر کس به "سرای باقی" می شتابد و کسی را یارای زندگی ابدی نیست. این وضعیت شامل حال ولی فقیه نیز خواهد شد. خامنه ای یک روحانی است، در مبارزه ضد رژیم استبدادی پهلوی شرکت داشته است، از یاران خمینی بوده است و بهر صورت تا اندازه ای از خود چهره ای داشته که می توان وی و افرادی نظیر موسوی اردبیلی، رفسنجانی، کروبی، میر حسین موسوی، خاتمی، منتظری و... را از نزدیکان امام و کادرهای دوران انقلاب به حساب آورد و مردم هم آنها را به همین اعتبار می شناسند. مشروعیتی که آنها کسب کرده بودند، بیشتر یک مشروعیت سیاسی بود تا مذهبی. در این عرصه تنها می شود آیت الله منتظری را مستثنی کرد. خامنه ای گرچه هیچکدام از صفات و مشخصات یک آیت الله را نداشت، ولی بیاری اطرافیان امام چون مورد اعتماد و تائید بود به مقام ولایت فقیه ارتقاء یافت که از نظر مذهبی هرگز مورد تائید هیچ مرجعی قرار نگرفت. وی یک رهبر سیاسی بود تا مذهبی. بعد از 22 خرداد 1388 وی مشروعیت سیاسی خویش را نیز با دروغهای بزرگی که گفت، در میان مردم از دست داد. گفتگو بود که خامنه ای پسرش مصطفی را برای جانشینی خویش انتخاب کرده است. چنین انتخابی نه تنها از همان بدو امر فاقد مشروعیت مذهبی، بلکه حتی فاقد مشروعیت سیاسی است و هرگز مورد تائید سایر رهبران مذهبی که با وی بیعت کرده و با اوامر وی را بپذیرند قرار نخواهد گرفت. برای جانشینی چندین بار نام آیت الله شاهرودی به میان آمده است، که متولد نجف بوده و از معاودین عراقی است و نام شاهرودی را برای رد گم کردن بعدها، بعد از انقلاب به وی داده اند. انتخاب وی به جانشینی که در راس قوه قضائیه بر تمام این بی قانونی ها صحنه گذارد، از دو نظر مورد توافق نیست. از یک طرف ممکن است که این امر در میان ایرانیان با سردی و اعتراض روبرو شود که یک متولد عراقی (زاده ۱۳۲۷ - نجف) سرنوشت آنها را در دست گیرد و جنبه "ایرانیست" به خطر افتد و از جانب دیگر سوء ظن ممالک همسایه است که انتخاب شاهرودی که ریاست مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق را بعهده داشته و عضو حزب الدعوه عراق است، که هم اکنون در حکومت عراق شرکت دارد، ممکن است زمینه ای برای تجزیه عراق و انضمام بخشی از خاک عراق شیعه نشین به ایران بوده و آغازی برای ایجاد جمهوریهای اسلامی شیعه در منطقه باشد.

در مقابل پیشنهاد رفسنجانی قرار دارد که از ایجاد شورای رهبری سخن می راند، که این شورا، تضادهای حاکمیت را پنهان کرده و آنها را به اختفاء کشانده و مجبور می کند، که در پشت درهای بسته و بدون نظارت مردم، اختلافات خویش را برای تسلط بر جامعه و تقسیم غنائم حل کنند. یکی از نزاعهای بزرگ و تضادهای موجود بر سر چگونگی اداره کشور در آینده است. ظاهراً آن بخش از حاکمیت که تصور مشخصتری از جانشین ولی فقیه دارد و قدرت را در دست یک فرد خودکامه به عنوان ولی فقیه مصون تر می بیند، بر این نظر است که تمرکز قدرت، ایجاد اقتدار و اعتبار و مشروعیت، سهولت اداره و هدایت کشور و سرپوشی بر تضادها در دستهای متمرکز و آهنین محفوظ تر است، تا با سیاست اداره شورائی کشور. در متن این تضادها و ناروشن بودن سیر تحولات آتی و بر متن رشد مبارزات مردم و اعتراضات عمومی ویی اعتباری دستگاه حاکمیت هراس از آینده بدل همه شرکای رژیم می افتد و هر کس در پی آنست که ماوای امنی برای خودش و دارو دسته اش دست و پا کند. در این زمینه است که تضادها علنی می شود و امکان رشد می یابد. هم اکنون در میان حاکمیت برای تعیین سیاست آتی بعد از مرگ خامنه ای صفبندیها شروع شده است. و تضاد باند مافیائی احمدی نژاد با سایر باندهای مافیائی را در این عرصه باید جستجو کرد.

بر گرفته از توفان شماره 140 آبان ماه 1390 نوامبر 2011، ارگان مرکزی حزب کارایران

www.toufan.org

صفحه حزب کار ایران (توفان) در شبکه جهانی اینترنت.

toufan@toufan.org

نشانی پست الکترونیکی (ایمیل).